نظریه‌های گفتمان

نویسنده : محمد صدرا

کیان کیانی

www.kiankiani.com

موضـوع : تحلیل گفتمان،از زبان شناسی تا علوم سیاسی

نظریه‌های گفتمان

(از زبان شناسی تا علوم سیاسی)

محمد صدرا

چکیده

با توجه به استفاده روزافزون از نظریه‌های گفتمان، نویسنده در این نوشتار کوشیده است افزون بر ریشه‌یابی واژه و نظریهٔ گفتمان که از مباحثِ زبانشناسی به ویژه زبانشناس معروف، «سوسور» شکل گرفته، به سیر تطور و تحول و تکامل آن بویژه در حوزه علوم سیاسی به اختصار اشاره و محتوای آن را بررسی و مهمترین نقدهای وارده بر آن را بیان کند. همچنین، به برخی آثار مهمی که تا کنون با استفاده از این نظریه شکل گرفته‌اند، اشاره می‌شود.

واژگان کلیدی

گفتمان، تحلیل گفتمانی، زبانشناسی، سوژه، تحلیل زبانی، نسبی‌گرایی، نشانه.

امروزه استفاده از نظریه‌های گفتمانی، با توجه به شرایط و موقعیت معرفت‌شناسانه جوامع انسانی، همچنین قدرت و ظرفیت تحلیل و تبیین بالای این نظریه‌ها، در حال گسترش است.

طیف گسترده و ادبیات پیچیده و سنگین متونی که این نظریه در درون آن شکل گرفته و آن را احاطه کرده، سوء تفاهم و ابهام‌هایی برای پژوهشگران و علاقه‌مندان به آن به وجود آورده است که لزوم توجه و دقت در محتوا و بررسی امکانات و محدودیت‌های آن را، پیش از به کارگیری ضروری می‌سازد.

از این‌رو، در این نوشتار، سعی شده است به اختصار و با تأکید بر نظریهٔ گفتمان «لکلا و موف»، واژگان، مفاهیم و اصطلاحات اصلی این نظریه، تعریف

و افزون بر دنبال کردن سیر تطور و تحول این نظریه، محتوای آن نیز بررسی و ارکان و عناصر آن تبیین شود.

واژهٔ «گفتمان» که سابقه آن در برخی منابع به قرن ۱۴ میلادی می‌رسد، از واژه فرانسوی «discours» و لاتین «discourse-us»، به معنای گفتگو، محاوره و گفتار و از واژه «discourrer /discoursum»؛ به معنای طفره رفتن، از سر باز کردن و تعلل ورزیدن گرفته شده است. (مک دانل، ۱۳۸۰: ۱۰)

گفتمان، در حیطهٔ غیرتخصصی خود، به معنای صحبت، مکالمه یا گفتگو و دربردارنده نوعی هدف آموزشی است. از این رو، خطابه، موعظه، سمینار، سخنرانی و مانند آن را می‌توان نوعی گفتمان به شمار آورد. (همان)

برای نخستین‌بار در سال ۱۹۵۲ میلادی، «زلیک هریس»، زبانشناس ساختارگرای آمریکایی، واژه گفتمان را به عنوان یک اصطلاح در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل گفتمان» در نشریهٔ زبان به کار برد. (Harris. ۱۹۵۲: ۱-۳۰) هریس، در بررسی‌های زبانشناسی خود، توجه خود را به بررسی واحدهای بزرگتر معطوف کرد و آن را تحلیل گفتمان نامید. در این رویکرد از تحلیل گفتمان که بعدها به تحلیل گفتمان ساختارگرا معروف شد، گفتمان به مثابه زبان، بزرگتر از جمله تعریف می‌شد.

در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی، کارکردگرایان، مفهوم «بافت» را نیز وارد تحلیل گفتمان کردند و زبان را هنگامی که به کارگرفته می‌شد، گفتمان نامیدند. بافت در تحلیل گفتمان کارکردگرا، شرایط زمانی و مکانی محدودی بود که زبان در آن به کار گرفته می‌شد.

در اواخر دهه ۷۰ میلادی «فاولر، هاج، کرس و ترو» با انتشار کتاب «زبان و کنترل» در رفع محدودیت‌های رهیافت کارکردگرایانه، به تحلیل گفتمان و معرفی رهیافت جدیدی به تحلیل گفتمان کوشیدند. آنان با وارد کردن مفهوم قدرت و ایدئولوژی در تحلیل گفتمانی، تحلیل گفتمان انتقادی را پایه‌گذاری کردند و در نهایت، در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ با اوجگیری تحلیل گفتمان انتقادی، «ون دایک، وداک و فرکلاف» سه رویکرد عمده در تحلیل گفتمان انتقادی را بنیان گذاردند.

با وجود گستردگی مفهوم گفتمان در تحلیل گفتمان انتقادی، در این رهیافت نیز همانند رهیافت‌های ساختارگرا و کارکردگرا، زبان بزرگتر از گفتمان است.

روش‌های تحلیل گفتمانی مانند تحلیل گفتمانِ کارکردگرا و تحلیل گفتمان انتقادی، چون از زبانشناسی سرچشمه می‌گیرند، ابزارهای کارآمدی برای تحلیل متن دارند. اساس نگرش این گفتمان‌ها به متن، اغلب، ریشه در دیدگاه‌های «مایکل هلیدی»، پیشرو زبانشناسی کارکردگرای جدید دارد، در مقابل، دیدگاه‌های شکل‌گرا در زبانشناسی مانند «نوآم چامسکی، هلیدی» معتقدند کارکرد زبان بر شکلِ زبان ارجحیت دارد.

در این رهیافت‌ها، تحلیل گفتمانی اغلب، به مطالعه و بررسی آن دسته از کارکردها و آثار زبانشناختی، معناشناختی، نشانه‌شناختی، سبک‌شناختی یا سبکی و نحوی گفته می‌شود که توصیف و تشریح آنها مستلزم در نظر گرفتن توالی، ترادف و توارد جمله و نیز ساختار آنهاست. (man, ۱۹۸۹: ۹۵)

همزمان با سیر تحول و تطور در رهیافت‌ها و رویکردهای تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی و با وجود نگرش خاص آنها به مفهوم گفتمان، از جنبه‌ای دیگر نیز به این مفهوم توجه شد.

میشل فوکو (۱۹۸۴ ـ ۱۹۲۶)، اندیشمند فرانسوی، گفتمان را در معنای جدید، در برگیرنده نشانه‌های زبانشناسانه (گفتاری ـ نوشتاری) و نیز غیرزبانشناسانه (رفتاری ـ روانی) گرفت که نه تنها زبان، بلکه کل حوزهٔ اجتماعی انسان را نیز در بر می‌گیرد و افزون بر تولید نظامی از حقیقت، آن را بر سوژه تحمیل می‌کند.

«ارنستو لاکلا» و همسرش «شنتال موف»، با استفاده از نظریهٔ فوکو، نظریهٔ گفتمانی را به همه امور اجتماعی و سیاسی گسترش دادند و با بازخوانی نظریه‌های اندیشمندانی چون سوسور، مارکس، گرامشی، آلتوسر، دریدا، بارت و لکان، این نظریه را منسجم‌تر و کارآمدتر ساختند.

از دیدگاه لکلا و موف، گفتمان‌ها تصور ما از حقیقت و جهان را شکل می‌دهند و فهم امور اجتماعی و سیاسی و به‌طور کلی جهان حقیقت، تنها در

درون ساخت‌های گفتمانی امکانپذیر است.

به‌طور کلی، در این نگرش به گفتمان، شیوه یا شیوه‌هایی که در آن، نظام‌های معانی یا «گفتمان‌ها»، فهم مردم را از خود در جامعه شکل می‌دهند و بر فعالیت‌های آنان تأثیر می‌گذارند؛ بررسی می‌شود.

این نظریه، بر نقش زبان در بازنمایی و نیز ایجاد حقیقت اجتماعی تأکید می‌کند. بنا بر این نظریه، دسترسی به واقعیت، تنها از طریق زبان ممکن است؛ ولی بازنمایی حقیقت از راه زبان، هرگز بازتاب واقعیت از پیش موجود و عینی نیست، بلکه در این بازنمایی، زبان در ایجاد واقعیت، نقش ایفا می‌کند. در حقیقت، جهان محصول گفتمان‌هاست. البته این نظریه وجود واقعیت را نفی نمی‌کند، ولی معتقد است اشیا و پدیده‌ها تنها از طریق گفتمان معنا می‌یابند.

هویت‌ها و روابط اجتماعی نیز محصول زبان وگفتمان‌ها هستند و تغییر در گفتمان، تغییر در جهان اجتماعی را به همراه خواهد داشت. همچنین، نزاع گفتمانی، به تغییر و بازتولید واقعیت اجتماعی می‌انجامد. این نظریه، بر تاریخی و اجتماعی بودن هویت و دانش انسانی نیز تأکید می‌کند.

نظریه گفتمان

می‌توان گفت نخستین گام‌ها در ایجاد نظریهٔ گفتمان را «فردینان دو سوسور» (۱۹۱۳ ـ ۱۸۵۷) برداشت. وی با ساختن اصطلاح «نشانه‌شناسی» که از نظر او، علم پژوهش نظام‌های دلالت معنایی است؛ زبان را که یکی از مهمترین این نظام‌هاست، در مرکز توجه خویش قرار داد.

سوسور به ساخت اصلی زبان اهمیت می‌دهد و گفتار را به دلیل رخنه سلیقه ها و اشتباه افراد، ارزشمند نمی‌داند. وی رابطهٔ میان زبان و جهان خارج را به صورت مثلثی ترسیم می‌کند که دال، مدلول و مصداق سه ضلع آن را شکل می‌دهند. عنصر اصلی زبان در نظریهٔ سوسور، نشانه‌هاست. رابطهای ذاتی میان نشانه و مصداق یا جهان خارج وجود ندارد. به این ترتیب، معنای نشانه‌ها نه با ارجاع به جهان مصداق‌ها، بلکه به واسطهٔ رابطه‌ای که میان خود نشانه‌ها در درون نظام نشانه‌شناختی زبان برقرار می‌شود، به دست می‌آید. برای نمونه مفهوم پدر در تمایز با مادر، برادر، خواهر و مانند آن درک می‌شود.

تشکیل معنا بر اساس نظام تفاوت‌ها در درون نظام نشانه‌شناختی زبان و بدون ارجاع به جهان خارج، گام بسیار مهمی بود که سوسور برداشت. نشانه‌ها دال و مدلول را به هم مرتبط می‌کنند، ولی هیچ ارتباط ضروری و طبیعی حتی وضعی نیز میان دال و مدلول وجود ندارد. رابطه دال و مدلول اختیاری و اتفاقی است. سوسور زبان را به بازی شطرنج تشبیه می‌کند که هر نشانه، هویت و ارزش خود را در ارتباط با دیگری و در چارچوب یک نظام قواعد به دست می‌آورد. (سوسور، ۱۳۷۸: ۱۲۶)

بنابراین، یک عنصر، دال یا کلمه، زمانی اهمیت دارد که در کل نظام به کار رود. کلمات و نمادها نیز چون اجزای بازی شطرنج، به مجموعه‌ای مشترک از ارزش‌ها و قواعد نیاز دارند. نظریه‌پردازان گفتمانی، نظریهٔ سوسور دربارهٔ هویت ارتباط نشانه‌ها را می‌پذیرند ولی تمایز دقیق زبان و گفتار را نمی‌پذیرند، و اعتقاد دارند نشانه‌ها، در کاربرد به معنا دست می‌یابند. هر نشانه بر اساس موقعیت‌های گوناگون، معانی متعددی به دست می‌آورد. از این رو، در این نظریه، تثبیت معنای نشانه، موقتی و زمانمند است و ساخت زبان، همواره در طی کاربرد تغییر می‌کند.

«کلود لوی استروس»، از بزرگ‌ترین انسان‌شناسان قرن بیستم، با استناد به نظریه‌های سوسور، تحلیل ساختاری وی را به حوزه علوم اجتماعی وارد کرد. وی در نظریه‌های مردم‌شناسانه خود، بر ساختارهای عمیق و ناآگاهانه‌ای تأکید می‌کرد که اعمال و کنش‌های گوناگون را در بر می‌گرفت و در زبان، اسطوره‌ها و نظام‌های طبقه‌بندی و تمایزگذاری مانند توتمیسم، نوع لباس و آداب و رسوم نمود می‌یافت. ساختارگرایی استروس، کوششی است برای یافتن ساختارهای تغییرناپذیر یا «کلیاتی صوری» که بازتاب ماهیت خرد آدمی هستند. (ضمیران، ۱۳۷۹: ۱۳۴)

«آلتوسر»، اندیشمند مارکسیست فرانسوی، مهمترین نظریه‌پردازی است که بر نظریه‌های گفتمان، به ویژه در فهم از سوژه، تأثیر گذاشته است. وی سوژه را مقهور ساختارهای ایدئولوژیک می‌دانست و برای آن، استقلال و آزادی عمل قائل نبود. به نظر او ایدئولوژی، فرد را در موقعیت‌های خاص قرار می‌دهد و اعمال خاصی ناشی از این موقعیت، از فرد انتظار می‌رود.

فراساختارگرایان و فرامدرنیست‌ها با تأکید بر ضعف‌های نظریه سوسور و ساختارگرایی، بازنگری‌هایی را در این نظریه‌ها به عمل آوردند. شاخصه

مشترک این بازنگری‌ها، زیر سوال بردن مفهوم «کلیت بسته» بود که سنگ زیربنای ساختارگرایی کلاسیک به شمار می‌رفت. بر این اساس، اگر هویت‌ها تنها تفاوت‌های موجود در نظام گفتمانی باشند، در آن صورت، هیچ هویتی به‌طور کامل شکل نمی‌گیرد، مگر آنکه نظام بسته‌ای باشد.

در این راستا، «رولان بارتز» در نوشته‌های خود (۱۹۷۴) برای عرضه باز تدوینی نو از منطق معنا می‌کوشد. وی که در نخستین آثار خود درباره «نشانه شفاهی»، تفاوت محضی میان معنای صریح و معنای ضمنی قائل بود، بعدها دریافت که نمی‌توان میان این دو معنا، تفاوت یا تمایز صریح و دقیقی قائل شد. این دریافت، به ظهور مفهوم متن متکثر یا چندگانه انجامید که دال‌های آن را نمی‌توان به‌طور دائم به مدلول‌های خاصی وابسته دانست.

در دیدگاه بارتز، یک نشانه، می‌تواند به مثابه یک دال برای نشانه دیگر باشد؛ یک دلالت یا توارد ذهنی یا نظم ثانوی نشانه، که یک ارزش فرهنگی را معنا و مفهوم می‌بخشد. از این دیدگاه، یک نشانه، خود به صورت یک «حامل نشانه» برای حمل جنبه‌های دلالتی فرهنگ در می‌آید.

بنابراین، کلماتی چون «زنجیر»، «دیوار»، «لاله»، «شب»، «سیاه»، «سفید» و مانند آن اگرچه هر یک بر شیء و یا پدیده‌ای خارجی دلالتی صریح دارند، به‌طور ضمنی نیز هرکدام از بار و سویه‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی متعدد برخوردار هستند. (تاجیک، ۱۳۷۷: ۹)

گسست مشابهی نیز در رابطه میان دال و مدلول، در جریان «روانکاوی ملهم» از «ژاک لکان» (۱۹۷۷) صورت می‌گیرد. لکان، آموزه سوسوری را درباره رابطه دال و مدلول گسترش می‌دهد. وی معتقد است تأثیر زبان به ثباتی واضح نمی‌انجامد و دال‌ها در نظم بخشیدن به «توده بیشکل»، از نظر منطقی، پایا نیستند. لکان بر آن است که می‌توان از دالی متفاوت، برای ارجاع به مدلولی به ظاهر یکسان بهره جست و به تفاسیر گوناگونی دست یافت. از دیگر سو، لکان به خروج دال از این زنجیره اشاره می‌کند؛ به خروج دال از حوزه‌ای که مدلول از آن انتخاب شده است.

جنبش واسازی (شالوده شکنی) ژاک دریدا (۱۹۶۷)، گاشه (۱۹۸۶) بر آن است تا نشان دهد عناصر عدم قطعیت رادیکال را می‌توان در تمام ترتیبات ساختاری یافت. همچنین درباره اینکه چرا ساختار دلالت نمی‌تواند مبانی گیرش یا انسداد خود را در درون خود بیابد، بررسی می‌کند. به طبع، مورد اخیر

مستلزم وجهی از نیروست که بایستی از خارج از ساختار عمل کند. (تاجیک، ۱۳۷۷: ۱۱)

اگرچه قرائت شالوده شکنانه «دریدا» در بنیادیترین سویه آن، متوجه کلیت فلسفه و متافیزیک غرب و نه فقط اندیشه سوسور است؛ بی‌تردید، گفتمان وی افقی فراسوی آموزه ساختگرای سوسور می‌گشاید.

او با شالوده شکنی اندیشه خودبنیاد و استعلایی، تقابل‌های دوقطبی و تمایزهای دوگانه در اندیشه غربی را از این دیدگاه بررسی می‌کند و بدین ترتیب، مقوله‌های ضروری و پیشین موجود در تاریخ فلسفه غرب را منظومه‌ای از گزینش‌های صرفاً امکانی و اختیاری بر می‌شمارد. (ضمیران، ۱۳۷۹: ۲۷۲) شالوده شکنی نشان می‌دهد چگونه گفتمان‌های استعلایی، از درون، آسیب‌پذیر و موجودیت و هویت خود را به غیریت و تقابل با دیگری وابسته هستند.

در نظریه دریدا، گفتمان‌ها نظام‌های زبانی ناتمامی هستند که نمایش یا بازی تمایزها، آنها را تولید و نقش واسطه را برای فهم ما از جهان ایفا می‌کنند و تجربه ما از جهان را سامان می‌دهند. در عین حال باید توجه داشت که گفتمان‌ها برای بازنمایی جهان، با محدودیت‌هایی روبه‌رو هستند. نشانه‌ها، تاریخی و به موقعیت و متن وابسته هستند. از این رو، نظام زبانی نمی‌تواند هویت نشانه‌ها و نیز روابط میان نظریه‌ها، کلمه‌ها و اشیا را تثبیت کند. بنابراین، تثبیت کامل معنا و رسیدن به یک نظام بسته گفتمانی امکانپذیر نیست. (حسینی، ۱۳۸۳: ۱۸۵)

بر این اساس، دریدا بر لزوم وجود یک غیر یا بیرون‌سازنده برای شکل‌گیری هویت، تأکید می‌کند. هر ساختار گفتمانی، برای ایجاد خود به یک غیر نیازمند است. همچنین، در اندیشه‌های دریدا مفهوم سوژه انسانی رنگ می‌بازد. انسان در درون و محدوده ساختارهای موجود، از جمله زبان عمل می‌کند. در حقیقت، این انسان نیست که زبان را می‌سازد و آن را برای فهم جهان به کار می‌گیرد، بلکه این زبان است که فهم انسان را شکل می‌دهد. (حسینی، ۱۳۸۳: ۱۸۵)

اندیشمند دیگری که تحولی اساسی در مفهوم گفتمان به وجود آورد، «میشل فوکو» است. فوکو، دو برداشت نسبتاً متفاوت، با عنوان دیرینه‌شناسی

و تبارشناسی مطرح می‌کند. نظریه گفتمان فوکو، بخشی از نظریه دیرینه‌شناسی اوست. از دیدگاه فوکو، گفتمان از تعداد محدودی گزاره تشکیل شده است که برای ظهور آنها شرایط خاصی می‌تواند تعریف شود. گفتمان در این معنا ابدی و آرمانی نیست، بلکه از نخست، تاریخی و زمانمند است. به نظر وی، حقیقت، محصول گفتمان‌هاست و نظام‌های مختلف معرفت تعیین می‌کنند که چه چیزی درست و چه چیزی اشتباه است. از این رو، جستوجوی حقیقت ناب، بیرون از گفتمان‌ها بیهوده است. هدف فوکو، جستوجوی نظام‌های مختلف دانش و گفتمان‌ها و قواعدی است که تعیین می‌کند چه چیزی را باید گفت یا نباید گفت و کدام درست و کدام اشتباه است.

بنابراین، در دیرینه‌شناسی، فوکو درصدد توضیح قواعد صورتبندی است که به گفتمان‌ها ساخت می‌دهد و شرایط امکان تشکیل علوم اجتماعی را فراهم می‌آورد. دیرینه‌شناسی، بر اصل گسست و عدم تداوم تکیه می‌کند و در پی آن است که دوره‌های مستقل و متمایز را در تاریخ بشناسد و عناصر همسوی یک نظام زبانی ـ معرفتی را گرآورد و قواعد حاکم بر آنها را معین کند. (ضمیران، ۱۳۷۸: ۴۸) فوکو می‌کوشد گزارش‌های انسان محور از گفتمان را رد کند؛ زیرا به نظر وی این گزارش‌ها یک سوژه بنیانگذار را به عنوان منشأ گفتمان طرح می‌کنند که عامل تداوم و هویت گفتمان نیز به شمار می‌رود، درحالی‌که چنین سوژهای وجود ندارد. دومین تلاش فوکو، نقد جستوجوی منشأ یا علتی حقیقی برای گفتمان است. پیچیدگی گفتمان، مانع از آن است که بتوان آن را به حوزه خاصی چون عوامل مادی (مثلاً در مارکسیسم) تقلیل داد. نکته دیگری که وی می‌کوشد آن را در دیرینه‌شناسی گسترش دهد، نقد نظریه‌هایی است که صورتبندی‌های گفتمان را منسجم و یکپارچه می‌پندارند؛ زیرا به نظر فوکو، صورتبندی‌های گفتمان، پراکنده است و واضح و منسجم نیست. همچنین، فوکو درصدد تبیین قواعد هدایت کننده تولید گزاره‌های گفتمانی بر می‌آید و شرح می‌دهد چگونه این قواعد، صورتبندی، اشیا، شیوه‌های سخن و مفاهیم یک گفتمان را ساختمند می‌کنند. در این راه، وی با نظریه‌هایی روبه‌رو می‌شود که حقیقت از پیش موجود را فرض می‌گیرند. چیزها در نظریه فوکو، در درون گفتمان و طی فرایندهایی خاص شکل می‌گیرند.

فوکو همچنین، به فرایندهای تولید گفتمان اشاره می‌کند. در طی این فرایندها برخی گفتمان‌ها، ممنوع یا سرکوب و برخی دیگر پذیرفته می‌شوند.

گفتمان‌ها در این فرایند، به مستدل و نامستدل و درست و غلط تقسیم می‌شوند و طی فرایندی که «اراده معطوف به حقیقت» نامیده می‌شود، گفتمان‌های درست بر غلط ترجیح داده می‌شوند. هدف فوکو در اینجا کشف قواعدی است که در تعیین گزاره‌ها به‌عنوان درست و غلط نقش دارند. (حسینی، ۱۳۸۳: ۱۸۶)

فوکو در آثار متأخر خود، به تبارشناسی روی می‌آورد. در این آثار وی اغلب، به رابطه قدرت، دانش و حقیقت می‌پردازد. در حقیقت، تبارشناسی، درگرو مرکزیت قدرت و سلطه در شکل‌گیری گفتمان‌ها، هویت‌ها و نهادهاست و می‌کوشد ویژگی قدرت محور گفتمان‌های حاکم را گسترش دهد. به نظر فوکو، قدرت را نباید به نهادهای سیاسی محدود کرد، بلکه قدرت در تمام جامعه جاری است و نقشی مولد ایفا می‌کند. (دریفوس، ۱۳۷۶: ۳۹۲)

فوکو در تبارشناسی، پیدایش علوم اجتماعی و گسترش آنها را با قدرت پیوند می‌زند. به نظر وی، دانش با روابط قدرت درآمیخته و همپای پیشرفت، در اعمال قدرت پیش می‌رود. به عبارت دیگر هرجا قدرت اعمال شود، دانش نیز تولید می‌شود.

با توجه به این دیدگاه، علوم انسانی در درون شبکه روابط قدرت شکل گرفته و در مقابل، خود به پیشبرد تکنولوژی‌های قدرت کمک کرده است. بنابراین، فوکو می‌کوشد روابط متقابل قدرت و دانش را بررسی کند و ویژگی قدرت محور دانش اجتماعی مدرن و نظام‌های حقیقت را آشکار سازد.

از دیگر کسانی که در گسترش نظریه گفتمان تأثیر بسزایی داشتند، می‌توان به «لاکلا» و «موف» اشاره کرد. این دو، نظریه خود را با استفاده از سنت مارکسیستی به ویژه اندیشه‌های گرامشی و ساختارگرایی «آلتوسر» و پساساختارگرایی «دریدا» و «فوکو»، نخستین بار در کتاب «هژمونی و استراتژی سوسیالیستی» عنوان کردند. موضوع این کتاب، تحلیلی جدید از جامعه سرمایه‌داری صنعتی معاصر و معرفی راهبردی مناسب برای چپ بحران زده اروپاست.

لاکلا و موف، مفهوم گفتمان خود را از فوکو وام گرفتند. گفتمان در دیدگاه آنان، نظام معنایی بزرگتر از زبان است و هر گفتمان، بخش‌هایی از حوزه اجتماع را در سیطره خود گرفته و با در اختیار گرفتن ذهن سوژه‌ها، به گفتارها و رفتارهای فردی و اجتماعی آنها شکل می‌دهد. لاکلا و موف، همچنین از مفهوم قدرت فوکو در نظریه گفتمان خود استفاده کردند و به این ترتیب به گفتمان، نیرویی پیش راننده بخشیدند. البته به نظر می‌رسد آنها به جای

«حکم» فوکو، از «نشانه» سوسور برای توضیح ساختار گفتمان استفاده کردند. بنابراین، گفتمان از نظر لاکلا و موف، نه مجموعه‌ای از احکام، بلکه مجموعه‌ای از نشانه‌هاست. مفهوم صورتبندی گفتمانی فوکو نیز قابل قیاس با مفهوم «مفصل‌بندی» در نظریه گفتمان لاکلا و موف است؛ زیرا مفصل‌بندی، فرآیندی است که به کمک آن، نشانه‌ها با هم می‌پیوندند و یک نظام معنایی را شکل می‌دهند. همین جابه‌جایی به ظاهر کوچک و استفاده از «نشانه» به جای «حکم»، به این نظریه، انعطاف‌پذیری بسیاری بخشیده است. (نک : سلطانی، ۱۳۸۳)

نظریه لاکلا و موف، بر پیوند مفهوم هژمونی و پیامدهای آن متکی است. آنها از راه گسترش این مفهوم، به این نتیجه می‌رسند که هویتی که به کارگزاران اجتماعی داده می‌شود، تنها با مفصل‌بندی در درون یک صورتبندی هژمونیک به دست می‌آید و هیچ ثبات و عینیتی ندارد. فرایند هژمونی و صورتبندی‌های هژمونیک نیز خود، موقتی هستند. از این رو، هیچگاه جامعه به تثبیت کامل نمی‌رسد.

آنچه تحلیل گفتمانی لاکلا و موف را از دیگر نظریه‌های گفتمانی متمایز می‌کند، تسری گفتمان از حوزه فرهنگ و فلسفه، به جامعه و سیاست است. آنها بر اساس مبانی پساساختارگرایانه و زبانشناسانه خود، نگرشی جدید و بحث برانگیز را در علوم اجتماعی مطرح می‌کنند و مقوله‌های زبانی و گفتمانی را به همه حوزه‌های اجتماعی وارد می‌کنند.

آنها با نفی ضرورت و قطعیت و تعیین‌شدگی ساختارها، بر امکانی بودن صورتبندی‌ها و روابط اجتماعی تأکید می‌کنند. وجود دشمنی و وابستگی ساختارهای گفتمانی به غیر، همواره پیشبینی روابط اجتماعی را ناممکن می‌سازد. از آنجا که هیچ گفتمان تام و هویت تثبیت شده‌ای موجود نیست و چون همواره خصومت و غیریت، هویت‌ها و گفتمان‌ها را تهدید می‌کند، همه‌چیز در حوزه تصادف و امکان قرار می‌گیرد. بنابراین، امکانی و تصادفی دیدن پدیده‌ها و گفتمان‌ها، نتیجه عدم امکان تثبیت نهایی و وجود غیر است که همواره تغییراتی را در هویت‌های موجود ایجاد می‌کند. از این رو، دلیل جامعه، طبیعتی باز و گشوده دارد و هیچگاه تثبیت نمی‌شود. یک مفصل‌بندی هژمونیک برای مدتی جامعه را به‌طور نسبی تثبیت می‌کند، ولی همواره دوره‌هایی از بحران‌های ارگانیک وجود دارد که در آنها مفصل‌بندیهای هژمونیک یا به عبارت بهتر، گفتمان‌های مسلط، تضعیف و در پی آن، تعداد بیشماری از عناصر

اجتماعی، به دال‌های شناور تبدیل می‌شوند و در معرض گفتمان‌های جدید قرار می‌گیرند. هیچ نیروی اجتماعی نیز نمی‌تواند برتری هژمونیک خود را به طور کامل تثبیت کند. از این رو، همواره شکل‌گیری صورتبندی‌های اجتماعی، موقتی و در حال تحول است.

لاکلا و موف، بر نقش قدرت در شکل‌گیری صورتبندی‌های اجتماعی نیز توجه دارند. از دیدگاه آنان قدرت، تمام فرایندها و نیروهای سازنده و معنادار کننده جهان اجتماعی را در بر می‌گیرد. آنها در بحث از قدرت، به نظریه‌های فوکو در تبارشناسی نزدیک می‌شوند. حذف قدرت، به پراکندگی و تجزیه جامعه می‌انجامد. از این رو، نمی‌توان جامعه‌های فارغ از روابط قدرت تصور کرد و به همین دلیل، مفاهیمی چون رهایی امکانپذیر نیستند.

به نظر لاکلا و موف، شیوه اندیشیدن، بنای جامعه و عمل اجتماعی، نتیجه مفصل‌بندی‌های سیاسی است. نظام روابط اجتماعی به‌عنوان مجموعه‌هایی مفصل‌بندی شده از گفتمان‌ها، همواره ساخته‌هایی سیاسی هستند؛ به این معنا که بر اعمال قدرت و خصومت و طرد غیر استوار هستند. بنابراین، گفتمان‌هایی که جامعه را می‌سازند و به فهم ما از جهان نظم می‌بخشند، سازه‌هایی سیاسی هستند. لاکلا و موف، «سیاست» را از «امر سیاسی» تفکیک می‌کنند. از این دیدگاه، سیاست، مفهومی ثانوی و مشتق از امر سیاسی به شمار می‌رود. امر سیاسی، به وجود دائمی منازعه و خصومت در جامعه اشاره دارد. امر سیاسی، عرصه منازعه میان گفتمان‌ها برای تثبیت شدن و غلبه بر دیگران است و زمانی که گفتمانی مسلط شد و جایگزین‌ها و رقبای خود را طرد کرد، جامعه عینیت یافته، شکل می‌گیرد. عینت، یک گفتمان تثبیت شده و جامعه شکل گرفته است.

به عقیده لاکلا، هرگز نمی‌توان جامعه‌های را تصور کرد که سیاست، در آن به‌طور کامل محو شده و عینیت گفتمانی، تمام نزاع‌ها را پایان داده باشد. چنین جامعه‌های، جهان بسته‌ای خواهد بود که پی‌درپی، خود را باز تولید می‌کند و آرمانشهری است که هرگز تحقق نمی‌یابد. بنابراین، رویای ایجاد جامعه‌های بدون نزاع و تعارض، در این دنیا تحقق نخواهد یافت. از دیگر سو، همه چیز نمی‌تواند سیاسی باشد. اگر همه چیز سیاسی شود، جامعه‌های وجود نخواهد داشت. از این‌رو، همواره تمایزی هرچند مبهم، میان امر سیاسی و امر اجتماعی لازم است تا جامعه شکل بگیرد، مرزهای اجتماع و سیاست، همواره مبهم است و این تیرگی و ابهام، ذات روابط اجتماعی است. بنابراین، جامعه آرام و منظم و هارمونیک، به نظر لاکلا امکانپذیر نیست؛ زیرا امکان

حذف روابط قدرت و حذف خصومت وجود ندارد. با این حال، میزانی از عینیت، ضروری است؛ زیرا انسان در زندگی به نظم نیازمند است.

با توجه به این بحث، مفهوم هژمونی در میان عینیت و سیاست قرار می‌گیرد. نزاع سیاسی با دخالت‌های هژمونیک، راه را بر عینیت می‌گشاید و گذار از نزاع سیاسی به عینیت، از طریق دخالت‌های هژمونیک ممکن می‌شود. از دیگر سو، هویت‌ها و گفتمان‌ها به دلیل وجود خصومت و وابستگی به غیر، متزلزل هستند. همانگونه که اشاره شد، غیر، هم شرایط امکان و ایجاد هویت را فراهم می‌آورد و هم آن را تهدید می‌کند و در معرض نابودی قرار می‌دهد. بی‌قراری‌ها حوادثی هستند که حاصل رشد خصومت و ظهور غیریت و تکثر در جامعه‌اند. بی‌قراری‌ها حوادثی هستند که نمی‌توانند با نظم گفتمانی موجود، نمادپردازی شوند. از این‌رو، می‌کوشند نظم موجود را متلاشی کنند. بی‌قراری، به فروپاشی نظم و به هم ریختن گفتمان موجود تمایل دارد و جامعه را به سمت بحران هدایت می‌کند. بی‌قراری‌ها، در دنیای جدید تاثیری دوسویه دارند؛ از یک سو هویت‌های موجود را تهدید می‌کنند و از دیگر سو، هویت‌های جدید بر مبنای آنها شکل می‌گیرند.

بی‌قراری، به معنای موقتی بودن گفتمان‌ها و عینیت‌های اجتماعی است. بنابراین، همواره، وجود خواهد داشت؛ زیرا هیچگاه گفتمان به‌طور کامل تثبیت نمی‌شود.

همچنین، بی‌قراری به امکانی بودن و تصادفی بودن صورت‌بندی‌های اجتماعی اشاره دارد. بی‌قراری نوعی تغییر است، ولی تغییری که جهت آن از پیش مشخص نیست.

همچنین، بی‌قراری به معنای وجود آزادی است. (حسینی، ۱۳۸۳: ۱۹۷) هرچه تعیین‌کنندگی و جبر ساختاری کمتر باشد، آزادی بیشتر است. ساختار بی‌قرار، هیچگاه نمی‌تواند خود را به‌طور کامل بر فرد تحمیل کند و همواره برای مقاومت و مفصل‌بندی‌های جدید، راه‌هایی وجود دارد. اگر بی‌قراری‌هایی چون کالایی شدن روابط زندگی و بوروکراسی، محدودیت‌هایی را بر انسان تحمیل می‌کنند، در نتیجه آنها امکاناتی نیز ایجاد می‌شود که می‌توان با استفاده از آنها تغییراتی را به وجود آورد. برای مثال، بوروکراسی، خود زمینه گسترش آگاهی و تصمیم‌های مبتنی بر مذاکره و در نهایت، فراهم کننده دموکراسی است.

به نظر لاکلا، ساختارهای بیقرار جامعه معاصر، از یک مرکز قدرت بی‌بهره هستند. فقدان مرکزیت، در ویژگی گفتمانی ساختار اجتماعی و حضور مداوم غیر ریشه دارد. شکل‌گیری مراکز متعدد قدرت در جامعه معاصر، امکانپذیر است و هرچه بیقراری بیشتر باشد، قدرت، به پراکندگی بیشتری میل دارد. بنابراین، گفتمان‌ها پی‌درپی در اطراف یک دال مرکزی ایجاد می‌شوند و سپس رو به افول و زوال می‌روند. ساختارهای بی‌قرار و متزلزل، هیچگاه نمی‌توانند نظام‌های سیاسی دیرپا و ثابتی داشته باشند. در حقیقت، هرچه ساختار، بی‌قرارتر باشد، نظام سیاسی برخاسته از آن، دچار تزلزل و بی‌قراری بیشتری است.

با توجه به ماهیت تصادفی و امکانی شرایط وجودی صورت‌بندی‌های اجتماعی، همه آنها تاریخمند هستند. ساختارها و وجود اشیا، تاریخی است و همواره با نظام‌های معنایی در جامعه ساخته می‌شود. درک تاریخی یک چیز، به معنای رجوع به شرایط امکانی ظهور آن است. به جای جستوجوی معنای عینی در جامعه، باید به شالوده شکنی تمام معانی و بازگرداندن آنها به واقعیت اولیه و شرایط تاریخی وجودشان اندیشید.

با توجه به ویژگی‌های بیان شده، جامعه همواره خصلتی باز و گشوده خواهد داشت و هیچگاه عینیت، به طور کامل حاکم نخواهد شد.

مفاهیم و اصطلاحات

آنچه تحلیل گفتمانی لاکلا و موف را از دیگر نظریه‌های گفتمانی متمایز می‌کند، تسری گفتمان از حوزه فرهنگ و فلسفه به جامعه و سیاست است. آنها بنا بر مبانی پساساختارگرایانه و زبانشناسانه خود، نگرشی جدید و بحث برانگیز را در علوم اجتماعی مطرح و مقوله‌های زبانی و گفتمانی را به همه حوزه‌های اجتماعی وارد می‌کنند. در این نظریه همه چیز به زبان و متن تقلیل می‌یابد.

بنابراین، تحلیل گفتمانی لاکلا و موف، با مجموعه گسترده‌ای از داده‌های زبانی و غیرزبانی (گفتارها، گزارش‌ها، حوادث تاریخی، مصاحبه‌ها، سیاستگزاری‌ها، اعلامیه‌ها، اندیشه‌ها، سازمان‌ها و نهادها) به مثابه متن برخورد می‌کند.

از این دیدگاه، تمام قلمرو زندگی اجتماعی را در بر می‌گیرد. (laclau and Mouffe, ۲۰۰۲: ۱۳۹) لاکلا و موف، تمایز حوزه گفتمانی و غیرگفتمانی

را که در نظریه فوکو و بسیاری از اندیشمندان دیگر وجود دارد، رد و بر گفتمانی بودن تمام حوزه‌های اجتماعی تاکید می‌کنند. (Howarth &..., ۲۰۰۰: ۴) آنچه وجود دارد، گفتمان است.گفتمان، کلیت ساختاردهی شده‌ای است که از عمل مفصل‌بندی به دست می‌آید.

مفصل‌بندی، هر عملی است که میان عناصر پراکنده ارتباط برقرار کند، به گونه‌ای که هویت و معنای این عناصر در نتیجه این عمل، اصلاح و تعدیل می‌شود. (Laclau and Mouffe, ۲۰۰۱: ۱۰۵) به عبارت دیگر گفتمان‌ها از مجموعه‌ای از دال‌ها تشکیل می‌شوند که هر یک به شیوه‌ای معنادار و با نظمی خاص، به هم مرتبط و درباره یک دال مرکزی و کلیدی جایابی شده‌اند و از این‌رو، تصور و فهم ما از خود، واقعیت و جهان را شکل می‌دهند. بنابراین، معنا و فهم انسان از واقعیت، همواره گفتمانی و نسبی است.

دال مرکزی که لکلا و موف، آن را از لکان به عاریت گرفته‌اند، در هر گفتمان، نشانه‌ای است که دیگر نشانه‌ها در اطراف آن نظم می‌گیرند و هسته مرکزی منظومه گفتمان را تشکیل می‌دهند. جاذبه این هسته مرکزی، چون مغناطیسی، دیگر نشانه‌ها را با نظمی خاص و منحصر به فرد و متفاوت با دیگر گفتمان‌ها معنا می‌بخشد.

هر گفتمان، با توجه به دال مرکزی خود و نظمی که به دیگر نشانه‌ها و عناصر بخشیده است، جهان و واقعیت را به نوعی خاص بازنمایی و معنا می‌کند، به گونه‌ای که دیگر معانی ممکن را که گفتمان یا گفتمان‌های دیگر از جهان واقعیت بیان می‌کند، طرد می‌کنند و به نوعی به منازعه و خصومت با آنها می‌پردازند.

این منازعه برای تصاحب عناصر یا دال‌ها و نشانه‌هایی است که معنای آنها تثبیت نشده و گفتمان‌های گوناگون برای معنادهی به آنها می‌کوشند. هر دال، پیش از ورود به گفتمان، عنصر به شمار می‌رود. عناصر، دال‌های شناوری هستند که هنوز در قالب یک گفتمان قرار نگرفته‌اند.

مفهوم خصومت در اینجا از هرگونه قانون ضروری و جهت‌گیری از پیش تعیین شده‌ای بی‌بهره است. از این‌رو، با تضاد هگلی و مارکسیستی متفاوت

است. خصومت، به رابطه یک پدیده با چیزی بیرون از آن اشاره دارد که نقشی اساسی در هویت‌بخشی و تعیین آن پدیده ایفا می‌کند. لاکلا، مفهوم بیرون‌سازنده را برای توضیح ویژگی‌های غیریت به کار می‌برد و همچون دریدا، بر شکل‌گیری هویت‌ها و تثبیت معانی بر وجود غیر یا دشمن تأکید می‌کند. از این‌رو، خصومت امری بیرونی است و موجب شکل‌گیری و انسجام گفتمان و در عین حال، تهدید و فروپاشی آن می‌شود. بنابراین، خصومت عملکردی دو سویه دارد : از یک سو مانع عینیت و تثبیت گفتمان‌ها و هویت‌هاست و از دیگر سو سازنده هویت و عامل انسجام گفتمانی است.

وجود و هویت یک ماهیت، از بیرون ناشی است. این بیرون یا غیر، در هویت‌بخشی و فعلیت گفتمان‌ها نقش اصلی را ایفا می‌کند. هیچ گفتمانی بدون تمایز و غیریت‌سازی ایجاد نمی‌شود. (Laclau, ۱۹۹۰: ۲۸)

یکی از نتایج غیریت‌سازی، ایجاد حوزه گفتمانگی است. حوزه گفتمانگی، محفظه‌ای از معانی اضافه و بالقوه در بیرون از منظومه گفتمانی خاص است که توسط آن طرد شده‌اند و مواد خامی برای مفصل‌بندی‌های جدید به شمار می‌روند. هر دال، معانی متعددی می‌تواند داشته باشد و هر گفتمان، با تثبیت یک معنا، معناهای بالقوه بسیاری را رد می‌کند. این معانی، همچنان موجود هستند و امکان ظهور در گفتمانی دیگر و شرایطی دیگر را دارند.

وجود خصومت و وابستگی ساختارهای گفتمانی به غیر، همواره روابط اجتماعی را پیشبینی‌ناپذیر می‌سازد. از آنجا که هیچ گفتمان تام و هویت تثبیت شده‌ای وجود ندارد و همواره خصومت و غیریت، هویت‌ها و گفتمان‌ها را تهدید می‌کند، لذا همه چیز در حوزه تصادف و امکان قرار می‌گیرد. بنابراین، امکانی ـ تصادفی دیدن پدیده‌ها و گفتمان‌ها نتیجه عدم امکان تثبیت نهایی و وجود غیر است که همواره تغییراتی را در هویت‌های موجود ایجاد می‌کند. از این‌رو، جامعه، طبیعتی باز و گشوده دارد و هیچ‌گاه تثبیت نمی‌شود.

نتیجه قهری چنین امری این خواهد بود که هیچ هویت ثابت، دائمی و از پیش تعیین شده‌ای وجود نخواهد داشت. هویت‌ها را گفتمان‌ها ایجاد می‌کنند و شکل‌گیری گفتمان، بر شکل‌گیری هویت‌ها مقدّم است. (Smith, ۱۹۹۸: ۵۶) بنابراین، هویت‌ها گفتمانی و به عبارت بهتر موقعیت‌هایی هستند که در درون گفتمان‌ها به فرد یا گروه اعطا می‌شوند. (Jurgensen and phillips, ۲۰۰۲ : ۴۳) از این‌رو، لاکلا و موف، مانند فوکو، ویژگی ما قبل گفتمانی سوژه

را نفی می‌کنند و نقش سازنده‌ای را که عقلگرایی و تجربه‌گرایی به انسان می‌بخشد نمی‌پذیرند. به نظر اینها سوژه عاقل، شفاف و خودآگاهی که منشأ روابط اجتماعی و سازنده نهادها و اشکال اجتماعی به شمار می‌رود، وجود ندارد. بنابراین، در نفی سوژه خودمختار، با نیچه، فروید و هایدگر همراه هستند. نظریه سوژه در لاکلا، بیشتر متأثر از «آلتوسر» است.

لاکلا، با پذیرش اینکه هویت سوژه‌ها از طریق اعمال گفتمانی ساخته می‌شود، نقدهایی نیز بر آلتوسر وارد می‌کند. (Jurgensen and phillips, ۲۰۰۲: ۱۵)

به هر حال لاکلا و موف، سوژه را به موقعیت‌های سوژگی که گفتمان‌ها برای خود فراهم می‌کنند، تقلیل می‌دهند و از این طریق، مفهوم سوژه خود مختار با هویت و منافع ثابت را طرد می‌کنند. هر موقعیت سوژه‌ای، از طریق روابط متمایز با موقعیت‌های سوژه‌ای دیگر ساخته می‌شود. (Smith, ۱۹۹۸: ۶۴) سوژه‌ها در درون ساختار گفتمانی، به هویت شناخت از خود دست می‌یابند و براساس آن، دست به عمل می‌زنند. همواره تکثری از موقعیت‌ها و گفتمان‌ها وجود دارد که انسان در آنها می‌تواند به هویت دست یابد. بنابراین، هر فرد می‌تواند موقعیت‌های سوژه‌ای مختلف داشته باشد. (Howarth & , ۲۰۰۰: ۱۳)

البته در نظریه لاکلا و موف، سوژه در شرایط خاص از نوعی استقلال و اختیار برخوردار است. به نظر لاکلا، این مفهوم به حل مشکل دیرین ساختار - کارگزار در علوم اجتماعی کمک می‌کند. (Laclau, ۱۹۹۰: ۶۹) به گفته لاکلا از آنجا که گفتمان‌ها و ساختارها هیچگاه تثبیت نمی‌شوند و همواره نوعی تزلزل و بحران در آنها وجود دارد و به دلیل امکانی بودن و تصادفی بودن گفتمان‌ها و جوامعی که ایجاد می‌کنند، می‌توانیم شاهد ظهور سوژه سیاسی باشیم.

مفهوم سوژگی سیاسی به شیوه‌های اشاره دارد که افراد به عنوان عاملان اجتماعی عمل می‌کنند. به عبارت دیگر، سوژه‌ها بر لبه‌های متزلزل ساختارهای گفتمانی ایجاد می‌شوند. (Laclau, ۱۹۹۰: ۶۰) در حقیقت، زمانی که گفتمان مسلط دچار ضعف می‌شود، زمینه ظهور سوژه و مفصل‌بندی‌های جدید فراهم می‌گردد و در این شرایط، افراد درباره گفتمان تصمیم‌گیری می‌کنند و نه در درون آن.

لاکلا تصمیم‌گیری و تلاش پروژه‌های سیاسی برای تثبیت گفتمان‌های محدود و معین را اعمال هژمونیک می‌نامد. (Howarth & , ۲۰۰۰: ۱۱۰)

اعمال هژمونیک، نمونه‌ای از اعمال سیاسی و شامل پیوند هویت‌های متفاوت و نیروهای سیاسی به یک پروژه مشترک و ایجاد نظم اجتماعی جدید از عناصر پراکنده و متنوع هستند. مفهوم هژمونی، در اندیشه گرامشی ریشه دارد. این مفهوم در اندیشه وی، به روند تولید معنا برای تثبیت قدرت اشاره دارد و وی گاه از آن به رهبری اخلاقی و فکری تعبیر می‌کند.

هدف اعمال هژمونیک، ایجاد یا تثبیت نظام معنایی یا صورتبندی هژمونیک است. این صورتبندی‌ها در اطراف دال مرکزی سازمان یافته‌اند که جامعه نیز در اطراف آن شکل می‌گیرد. هژمونیک شدن یک گفتمان، به معنای موفقیت آن در تثبیت معانی مورد نظر خود است. البته باید توجه داشت معانی و هویت‌ها همواره نسبی هستند و امکان تغییر آنها بر حسب تغییر گفتمان وجود دارد و هیچگاه معنا به طور کامل تثبیت نمی‌شود.

با این حال، در فرایند تثبیت معانی، عناصر یا همان دال‌های شناور در درون یک گفتمان مفصل‌بندی شده، به هویت و معنایی موقت دست می‌یابند و به لحظه تبدیل می‌شوند و به حالت انسداد و توقف می‌رسند که تعطیلی موقت در هویت‌بخشی به نشانه‌ها و تثبیت موقت معنای یک نشانه در یک گفتمان یا به‌طور کلی تثبیت گفتمان است که البته هیچ گاه کامل نیست و همواره نسبی و موقتی است. هر عنصر، زمانی که به لحظه تبدیل می‌شود، به‌طور موقت از شناور بودن خارج می‌شود و معنایی ثابت می‌گیرد.

همچنین، در عمل مفصل‌بندی یک گفتمان، دال‌های اصلی با یکدیگر در زنجیره هم ارزی ترکیب می‌شوند. این دال‌ها نشانه‌هایی بی‌محتوا هستند؛ یعنی به خودی خود بی‌معنا هستند تا اینکه از طریق زنجیره هم ارزی، با دیگر نشانه‌هایی که آنها را از معنا پر می‌کنند، ترکیب می‌شوند و در مقابل هویت‌های منفی دیگری قرار می‌گیرند که به نظر می‌رسد تهدیدکننده آنها باشند. (De-Vos, ۲۰۰۳: ۱۶۵) گفتمان‌ها از طریق زنجیره هم ارزی، تفاوت‌ها را می‌پوشانند. همان‌طورکه اشاره شد، جامعه به طور ذاتی، متکثر است و زنجیره هم ارزی، این تکثر را پوشش می‌دهد و نظم و انسجام می‌بخشد. در هم‌ارزی، عناصر، ویژگی‌های متفاوت و معناهای رقیب را از دست می‌دهند و در معنایی که گفتمان ایجاد می‌کند، منحل می‌شوند. برای مثال، در واکنش به نژادپرستی سفیدپوستان، تمام افراد غیر سفید، هندی تبار و آسیایی و آفریقایی و زن و مرد، در زنجیره هم‌ارزی گفتمان سیاه قرار می‌گیرند و تفاوت‌های

اصلی آنها با یکدیگر فراموش می‌شود، ولی هیچگاه هم‌ارزی نمی‌تواند به حذف کامل تفاوت‌ها بینجامد. (Smith, ۱۹۹۸: ۸۹)

کاربرد

با توجه به استفاده روزافزون از نظریه گفتمان در تحلیل پدیده‌های اجتماعی، نویسنده در این قسمت می‌کوشد به برخی آثاری که با به کارگیری این نظریه شکل گرفته‌اند، اشاره گردد. بی‌شک، در صدر آثاری که در قالب نظریه گفتمان شکل گرفته‌اند، می‌توان به کارهای میشل فوکو اشاره کرد. از میان آثار خواندنی فوکو که برخی از آنها به فارسی ترجمه شده است، آنچه بیش از دیگر آثار برای محقق علم سیاست به ویژه محققان و مدرسان حوزه انقلاب اسلامی جالب توجه است، دو اثر وی درباره انقلاب اسلامی است. «ایرانیها چه رویایی در سر دارند»، مجموعه مقاله‌هایی است که فوکو با سفر به ایران در سال ۵۷ و با حضور در میان مردم شهرهای تهران، قم و آبادان، برای روزنامه معتبر ایتالیایی «کوریه ره دلاسرا» نوشته است.

«ایران، روح یک جهان بیروح» نیز مصاحبه‌ای از فوکو درباره انقلاب اسلامی است. او در این دو اثر کوشیده است با بیان گزارشی مستقیم و بی‌واسطه از تحولات آن سال‌ها، گفتمان برخاسته از مذهب انقلابیون و قدرت نهفته در آن را در عصر سیکولاریزم توضیح دهد.

«دیوید کمبل»، که با نگرش تفسیری فوکو، به بررسی سیاست خارجی امریکا پرداخته است، می‌کوشد نشان دهد چگونه هویت امریکا از طریق سیاست خارجی آن نوشته و بازنویسی شده است. کمبل به جای بررسی ارتباط سیاست خارجی امریکا با منافع ملی، این مسئله را بررسی می‌کند که سیاست خارجی امریکا چگونه با تعریف و مرزبندی «امر خارجی»، به تولید و بازتولید هویت سیاسی این کشور کمک کرده است. (بزرگی، ۱۳۷۷: ۲۵۹)

«ولفگانگ زاکس» و همکارانش، در فرهنگ توسعه : دانایی چونان توانای (۱۹۹۲)، به باستانشناسی مفاهیم اصلی گفتمان توسعه، مثل توسعه، محیط زیست، برابری، کمک، بازار، نیازها، جهان واحد، مشارکت، برنامه‌ریزی، جمعیت، فقر، تولید، پیشرفت، منابع، علم، سوسیالیسم، سطح زندگی، دولت و تکنولوژی پرداخته‌اند تا قوم‌محوری آنها را نشان دهند. آنها در این باره بحث کرده‌اند که این مفاهیم، چگونه به برداشت ما شکل می‌دهند. آنان برخی ابعاد

واقعیت را برجسته و برخی دیگر را حذف کرده و از این راه کوشیده‌اند فضایی برای نگرش‌ها و فرهنگ‌های دیگر باز کنند؛ فضایی که برای نواندیشی در مقابل چالش‌های دنیای کنونی لازم است.

زاکس میگوید : گفتمان توسعه، متضمن نوعی جهانبینی غربی است؛ جهان‌بینی خاصی که براساس آن همه ملت‌ها باید مسیر کشورهای پیشرفته غربی را دنبال کنند. (غربی کردن جهان) این جمود فکری، موجب گسترش همسانی و نابودی تنوع و گوناگونی می‌شود و «دیگری» را حذف می‌کند و بدین‌سان، تحول فرهنگی متوقف می‌شود. (همان : ۲۶۱-۲۶۲)

در کتاب «تئوری گفتمان و تحلیل سیاسی» که «هوارث» و دو تن دیگر آن را جمع‌آوری و ویراستاری کرده‌اند، نظریه گفتمان در تحلیل موارد : آرژانتین، فاشیسم، جنبش محیط زیست، ایرلند، مکزیک، سیاست سبزها، رومانی، هنگکنگ، آفریقای جنوبی و کمالیسم به کار گرفته شده است.

«استوارت هال» نیز در مقاله خود با عنوان «نمایش حرکت بزرگ به سوی راست»، در کتاب «سیاست‌های تاچریسم» برای تبیین تاچریسم با استفاده از نظریه گفتمان کوشیده است.

همچنین، «ادوارد سعید»، در شرق شناسی (۱۹۷۸) با استفاده از رویکرد گفتمانی فوکو و مفهوم «اقتدار و سیادت» گرامشی کوشیده است تا نشان دهد چگونه غربی‌ها از اواخر قرن هجدهم، با گفتمان «شرق شناسی»، «دیگری» (شرق) را برساخته و سپس با تکیه بر برتری ذاتی «خود» (غرب) بر «دیگری» (شرق)، زمینه را برای سلطه بر شرق فراهم کردند؛ سلطه‌ای که دیگر شکل یک رسالت رهایی‌بخش را به خود می‌گرفت؛ استعمار به معنای عمران و آبادانی.

شرق شناسی، شیوه‌های غربی برای تسلط بر شرق، تجدید ساختار آن و استمرار آمریت غرب است. حاصل چنین شرق‌شناسی پدرسالارانه، نژاد پرستانه و امپریالیستی، نادیده گرفتن واقعیت شرق و مردم آن است. حقارت و انفصال شرق در برابر عقل‌گرایی غرب، یک مفروض به شمار می‌رود. (Said , ۱۹۷۹)

«بابی سعید» نیز در کتاب «هراس بنیادین»، با استفاده از روش گفتمان لاکلا و موف در تبیین اسلام سیاسی و اسلام‌گرایی کوشیده است. به‌طور

خلاصه، از نظر او، تا زمان استقرار رژیم امام خمینی، تصور می‌رفت که اسلام‌گرایی صرفاً یک گفتمان اعتراضی است که شانس دستیابی به قدرت سیاسی را ندارد. موفقیت امام خمینی این تصور را ایجاد کرد که راه دستیابی به قدرت سیاسی، نیازمند افتادن در قالب گفتمان کمالیسم نیست؛ برعکس، به محض به قدرت رسیدن امام خمینی، مرکزیت و قطعیت گفتمان غربی مورد تردید قرار گرفت. در حقیقت، این تشکیک درباره جایگاه غرب است که گفتمان‌های اروپامدار را تضعیف کرده است. امام خمینی برای تبیین طرح سیاسی خویش، بی‌آنکه به نظریه سیاسی غرب متوسل شود، توانست شاه را از قدرت براندازد و جمهوری اسلامی را پایه‌ریزی کند. درنتیجه، وی توانست از روابط خصومت‌آمیزی که گفتمان‌های کمالیستی میان اسلام و غرب ایجاد کرده بود، استفاده کند و اسلام را به منزله دال برتر نظم سیاسی جدید معرفی کند. کمالیسم، اسلام را نماد رکود و عقب ماندگی؛ یعنی نشانه غیر غربی (و سپس غیر مدرن) در جوامع خود خوانده است، در حالی که امام خمینی، اسلام را هم نماد مخالفت با نظام‌های کمالیستی و هم نشانه مخالفت با قدرت جهانی غرب (به تعبیر خود او) می‌دانست. (بابی سعید، ۱۳۷۹: ۱۷۲)

سید علی اصغر سلطانی، در کتاب «قدرت، گفتمان و زبان» تحولات گفتمان اسلام سیاسی در ایران را از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۲ بررسی کرده است. در این تحقیق، مفصل‌بندی گفتمان اسلام سیاسی در سال ۱۳۵۷ تعیین و نشان داده شده است که چگونه این گفتمان تا سال ۱۳۷۶ دچار از هم گسیختگی شد و به تدریج، به دو گفتمان اصول‌گرا و اصلاح‌طلب تقسیم گردید. پس از تعیین مفصل‌بندی گفتمان‌های متخاصم اصلاح‌طلب و اصول‌گرا در سال‌های ۱۳۷۶ (هفتمین انتخابات ریاست جمهوری) و ۱۳۸۲ (هفتمین انتخابات مجلس)، مقایسه‌ای بین مفصل‌بندی‌های سال‌های ۱۳۵۷، ۱۳۷۶ و ۱۳۸۲ صورت گرفته است و دلایل تغییر در مفصل‌بندی و به تبع آن، دلایل تحولات سیاسی ـ اجتماعی ایران از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۲ بررسی شده است.

با مقایسه نظام معنایی گفتمان اصلاح‌طلب در سال ۱۳۷۶ و ۱۳۸۲ به نکته‌های جالبی دست می‌یابیم. براساس این تحقیق، گفتمان اصلاح‌طلب در نیمه اول دهه ۱۳۷۰، ناگهان دال‌های گوناگونی مانند توسعه سیاسی، جامعه مدنی، مردم سالاری و آزادی را که در حوزه گفتمان‌گونگی رها شده بودند، به کار گرفت و توانست به هژمونی قابل توجه بر افکار عمومی دست یابد. در مقابل، مقایسه دال‌های مفصل‌بندی شده در گفتمان اصلاح‌طلب در سال‌های

۱۳۷۶ و ۱۳۸۲ نشان می‌دهد در سال ۱۳۸۲ در نظام معنایی گفتمان اصلاح‌طلب، هیچ‌گونه تغییر چشمگیری صورت نگرفته است. به عبارت دیگر، این گفتمان از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۲ به طور مرتب تکرار و به انجماد و انسداد معنایی مبتلا شده و درنتیجه، استیلای خود بر افکار عمومی را از دست داده است. در همین دوره؛ یعنی از سال ۱۳۷۶ تا ۱۳۸۲، برخلاف گفتمان اصلاح‌طلب، گفتمان اصول‌گرا پویایی معنایی خوبی داشته است. گفتمان اصول‌گرا که در رویارویی با هجوم دال‌های پرطراوت و پرمعنای گفتمان اصلاح‌طلب در سال ۱۳۷۶، به نوعی برخورد انفعالی دچار شده بود، به تدریج، تا سال ۱۳۸۲ توانست با دیگر فعالیت‌های خود، از دال‌هایی مانند فقرزدایی، رفع بیکاری، عمران و آبادانی که همه از نگرش‌های اقتصادگرایانه سرچشمه می‌گرفتند، نظام معنایی نسبتاً جدیدی بسازد و هم زمان، نظام معنایی مبتنی بر توسعه سیاسی اصلاح‌طلبان را ناکارآمد نشان دهد. در مجموع، اصول‌گرایان با عرضه دال‌های جذابی که مشکلات اقتصادی مردم نیز بر جذابیت آن می‌افزود و با نشان دادن ناکارآمدی‌های نظام معنایی اصلاح‌طلبان، در نهایت، توانستند تا حدودی افکار عمومی را به خود جلب کنند.

همچنین، او در مقاله‌ای با عنوان «گفتمان به مثابه نظریه و روش»، افزون بر نگاهی کوتاه به برخی مفاهیم نظریه گفتمان لاکلا و موف، روشی گام به گام و چهار مرحله‌ای برای به‌کارگیری این نظریه معرفی کرده است. از دیدگاه او، نخست باید به شناسایی گفتمان‌های متخاصم پرداخت؛ زیرا آنچه به یک گفتمان هویت می‌بخشد و موجب شکل‌گیری نظام معنایی آن می‌شود، «دیگر» آن گفتمان است. برای بررسی نظام معنایی یک گفتمان و کردارهای سیاسی ـ اجتماعی آن، شناسایی نظام معنایی و کردارهای گفتمان رقیب ضروری است. سپس باید محدوده جغرافیایی و قلمرو زمانی بررسی منازعات میان گفتمان‌های رقیب را مشخص کرد. گفتمان‌ها در زمان و مکان حضور دارند و دخالت دادن عامل زمان و مکان، تا اندازه‌ای در روش کار تأثیر خواهد داشت. دو روش در این باره مورد بحث قرار گرفت : یکی روش بررسی تبارشناسانه یک گفتمان که به زمان فعال شدن یک گفتمان و ورود آن به نظم گفتمانی سیاسی، همچنین چگونگی تحول آن تا زمان حال می‌پردازد و دیگری بررسی تعامل دو گفتمان از پیش موجود، در یک مقطع زمانی خاص.

نکته‌ای که در مرحله بعد باید در نظر داشت، این است که تحلیل گفتمانی در حقیقت تحلیل معناست؛ زیرا تشکیل معنا بهترین سازوکار اِعمال قدرت

بر ذهن سوژه‌هاست. از این‌رو، تحلیل متن ضروری است. برای تحلیل متن می‌توان از راهکارهای دستور نقش‌گرای هلیدی بهره گرفت که هم برای تحلیل «جمله» و هم برای تحلیل متون طولانی‌تر، ابزارهای مناسبی در اختیار می‌گذارد. گفتنی است کردارهای اجتماعی غیرزبانی به اندازه کردارهای زبانی اهمیت دارند. بنابراین، در تحلیل گفتمانی، همه کردارهای گفتمانی سوژه‌ها و گروه‌های سیاسی باید به‌طور یکجا بررسی شوند تا بتوان تحلیلی منسجم بیان کرد.

در نهایت، برای انسجام بخشیدن به تحلیل‌های گفتمانی، پیشنهاد می‌شود از روش کلی تحلیل برجسته‌سازی‌ها و حاشیه‌رانی‌ها استفاده شود. برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی، هم بر کردارهای زبانی و هم بر کردارهای غیرزبانی حاکم است و آنها را در حد فاصل میان دو قطب مثبت و منفی سامان می‌دهد. از این‌رو، با بررسی سازوکارهایی که گفتمان‌های متخاصم برای برجسته ساختن «خود» و به حاشیه راندن «دیگری» استفاده می‌کنند، می‌توان به تحلیل منسجمی از همه کارکردهای گفتمان‌ها رسید.

سید محمد علی حسینی زاده، در کتاب خود با عنوان «اسلام سیاسی در ایران»، در پی توضیح و تبیین چرایی و چگونگی شکل‌گیری و استقرار اسلام سیاسی در ایران و بیان چالش‌های آن است. وی در این اثر درباره چگونگی دامن زدن بی‌قراری گفتمان مشروطیت و ناکامی آن در ساماندهی جامعه ایرانی به آشفتگی‌ها و نابسامانی‌های سیاسی و اجتماعی و سر برآوردن پهلویسم از میان همین آشفتگی‌ها و نابسامانی‌های مشروطه سخن می‌گوید تا با تکیه بر سکولاریسم و استبداد، ایرانیان نومید از مشروطه را به دنیایی بهتر رهنمون شود. پهلویسم، هم گفتمان مشروطه و هم مذهب سنتی ایرانی را به حاشیه راند و با این کار، هم آزادی‌خواهان دلبسته به مشروطه را آزرد و هم مذهبی‌ها را از خود متنفر کرد. در این میان دشمنی با عقاید و نمادهای مذهبی، زمینه‌های سیاسی شدن این گفتمان به حاشیه رفته ایرانی را فراهم آورد. به این ترتیب، نخستین نشانه‌های اسلام سیاسی در پی همین طرد پدیدار شد و نام حکومت اسلامی از همین زمان بر زبان‌ها افتاد و همچنان در یادها ماند و آنگاه که در دهه چهل، پهلویسم دوباره پا به میدان گذاشت، ذهن ایرانیان را به خود مشغول کرد. در سال‌های دهه چهل، همراه با تشدید استبداد و خشونت دولت، گفتمان‌های مقاومت به تدریج شکل گرفتند و در این میان، گفتمان مذهبی که به شدت سرکوب شده و به حاشیه رانده شده بود، به سیاست روی آورد و پابه‌پای مارکسیسم، به ایدئولوژی مبارزه تبدیل

شد و بدین‌سان تشیع از مذهب انتظار، به مکتب اعتراض و انقلاب تحول یافت و اسلام سیاسی در وجوه مختلف خود جلوه‌گر شد. ناکامی گفتمان‌های سکولار ایرانی (پهلویسم، مارکسیسم، مشروطه) در هویت‌بخشی و ساماندهی جامعه بی‌قرار ایرانی، بر محبوبیت اسلام سیاسی می‌افزود و شرایط را برای برتری آن فراهم می‌کرد. در این زمان، جامعه ایرانی نومید از غرب و گفتمان‌های سکولار، در جستوجوی بدیلی بومی بود و در این میان، اسلام سیاسی موفق شد خود را به عنوان گفتمانی معتبر و در دسترس، به ایرانیان جستوجوگر هویتی جدید، معرفی کند.

اسلام سیاسی در این زمان، خرده گفتمان‌های مختلفی را در برمی‌گرفت. اسلام سیاسی لیبرال، با برجسته کردن دال شورا و آزادی، بر دموکراسی مهر تأیید می‌زد. دستاوردهای سیاسی مدرنیته را می‌پذیرفت و اخلاق و فرهنگ غیر معنوی آن را نقد می‌کرد. اسلام سیاسی چپ، با تأثیر از مارکسیسم و جهان سوم‌گرایی، بر انقلاب، ستیز با امپریالیسم و سرمایه‌داری تأکید می‌کرد و از اسلام، مکتب ستیز و انقلاب می ساخت. اسلام سیاسی فقاهتی نیز با برجسته‌سازی مثلث فقه، ولایت فقیه و روحانیت، از دل اسلام سنتی حاکم بر جامعه ایرانی، تفسیری کاملاً سیاسی بیرون می‌آورد و حکومتی سراسر الهی، مبتنی بر شریعت اسلامی را نوید می‌داد و با نگرشی بومی‌گرایانه، خود را از شرق و غرب متمایز می‌کرد.

علی رضا آقا حسینی، پایان نامه دکترای خود را با روش گفتمان سامان داده شکست تحول در ایران معاصر (۱۹۲۱ ـ ۱۹۷۹)، «نقش روشنفکران ایرانی در شکل دادن هویت سیاسی» نامیده است. وی درصدد ثابت کردن این نکته است که تحلیل‌های مبتنی بر مدرنیزاسیون یا تحلیل‌های مارکسیستی کافی نیست. بنابراین، لازم است از روش گفتمان بهره بجوییم. اشکال اصلی چنین تحلیل‌هایی، به جوهرگرایی و جبرگریی اقتصادی باز می‌گردد. بنابراین، دو مفروض نظری کلیدی، مهم به نظر می‌رسد : اول، منطق تحولی که از طریق آن گفتمان‌های هژمونیک ساخته شده‌اند و دوم، شکنندگی قدرت پهلوی با توجه به بیرونی بودن حامیان وی. تغییر در رژیم پهلوی این امکان را به وجود آورد که روشنفکران و رهبران ایرانی، هویتی درباره سنت و تجدد غربی شکل دهند. محمدرضا برخلاف پدرش به‌ویژه پس از رویارویی با مصدق در جریان ملی شدن صنعت نفت، محبوبیت خود را از دست داد و در سرکوب نهضت ملی شدن نفت به امریکا و سیا متکی شد. اسلام‌گرایان با توجه به کاهش روزافزون محبوبیت شاه نزد عامه، مقبولیت یافتند و به این ترتیب، انقلاب

اسلامی به پیروزی رسید.

غلامرضا کاشی در کتاب خود با عنوان «جادوی گفتار» از تحلیل گفتمانی به عنوان روش تحلیل انتخابات دوم خرداد استفاده کرده است. گفتارهای انتخابی دوم خرداد در این کتاب، در سه سطح طبقه‌بندی شده است :

۱. توصیف : نویسنده در چهار فصل اول کتاب به توصیف گفتارهای انتخاباتی دوم خرداد دو جناح، در سه دوره پیش از ورود خاتمی به عرصه انتخابات، ورود خاتمی به انتخابات و از تأیید صلاحیت خاتمی تا روز انتخابات پرداخته است.

۲. تفسیر : در این سطح، نسبت دو الگوی گفتاری در انتخابات ریاست جمهوری با گفتارهای زمینه بررسی می‌شود.

۳. تبیین : در نهایت، نویسنده به عنوان یک ناظر بیرونی، تحول گفتاری را مرور و عوامل تغییر یک نظم گفتاری را در مضامین و عرصه اجتماعی و فرهنگی آن گفتار جستجو می‌کند.

کاشی، در کتاب دیگری با عنوان «نظم و روند تحول گفتار دمکراسی در ایران» که می‌توان آن را به نوعی ادامه کتاب جادوی گفتار دانست، می‌کوشد ساختار گفتار دموکراتیک، از مشروطه به این سو را تحلیل کند. منظور از گفتار دموکراتیک، آن گروه از بیان‌های سیاسی هستند که دو مشخصه اصلی دارند : اول آنکه خواست دموکراسی، اصلی‌ترین مضمون آنهاست و دوم آنکه به یک گفتار هژمونیک بدل شده‌اند و به عنوان یک گفتار عام و شایع، یک دوره از تاریخ سیاسی ایران را رقم زده‌اند.

در این تحقیق، چهار دوره در تاریخ معاصر ایران بررسی می‌شود؛ نخست، دوره مشروطه؛ دوم دوران پس از سقوط رضاشاه؛ سوم دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت و چهارم، سال‌های ریاست جمهوری سیدمحمد خاتمی است که به دوران اصلاحات شهرت یافته است. دو فصل از کتاب که مربوط به بررسی و تحلیل گفتار دموکراسی در دهه‌های بیست و سی است، به قلم محمد وحیدی به رشته تحریر درآمده و از این نظر می‌توان این پژوهش را یک

کار مشترک دانست.

از دیدگاه نویسنده؛ گفتار دموکراسی در ایران دچار پارادوکس است. این گفتار باید به نظم پایان گیرد، ولی عملا نظم دهنده نیست و اگر گفتاری نظم دهنده باشد، در ساختار خود، سامان دهنده نظمی دموکراتیک نیست. برای نمونه، درباره ساختار گفتار دموکراتیک در دوره مشروطه، می‌توان گفت پیروزی انقلاب مشروطه در ایران، سرآغاز شکل‌گیری مناسبات همراه با خشونت سیاسی میان نیروهای رقیب در عرصه سیاسی بود. این خشونت درگفتار سیاسی مدعی دموکراسی، در این دوره نیز انعکاس یافت. ظهور خشونت در ساختار گفتار سیاسی دوره مشروطه، در وهله نخست به معنای دگردیسی ساختار گفتاری به گفتاری است که رابطه میان مردم و پادشاه و دیگر مصادر قدرت را رابطه‌ای مبتنی بر خشونت و جنگ عنوان می‌کند.

کاشی در فصلی که مربوط به دوران پس از دوم خرداد است، نظم گفتار دموکراتیک در ایران را با تکیه بر روزنامه‌های مهم و یادداشت‌نویسان برجسته کشور بررسی می‌کند و از دو نظم گفتاری سخن می گوید؛ نخست گفتار کارناوالی است که به سیاست‌گریزی می‌انجامد و نظم سیاسی را برای گشودن فضای حیاتی در عرصه خصوصی، شالوده‌شکنی می‌کند. این گفتار به هیچ روی نظم دهنده نیست و اصولاً معطوف به نظم سیاسی نیز نبوده است. دوم، گفتاری است که با عنوان دموکراسی ستیزنده از آن یاد می‌کند و مقصود از آن، گفتاری است که مقوله دموکراسی را با تکیه بر مبانی لیبرالی و فایده‌گرایانه، به یک خواست ضروری و فوری بدل کرده است و به نحوی ستیزنده، بسیج عمومی در عرصه سیاسی را گسترش می‌دهد. به عبارتی دیگر این تحقیق نشان‌دهنده دو رویکرد بنیادین در چیزی است که ظاهراً دموکراسی‌خواهی دانسته شده؛ روش گرایش آنارشیستی و اقتدارگریز از یکسو و شیوه جستجوی نظم بسته سیاسی با پرچم دموکراسی.

افزون بر این آثار، می‌توان به مقاله‌های محمدرضا تاجیک نیز اشاره کرد که در آنها کوشیده است با تکیه بر نظریه گفتمان، موضوعاتی مانند : امنیت ملی، امام خمینی و انقلاب اسلامی را تحلیل کند.

همچنین، می‌توان به نویسندگان عربی که می‌کوشند با استفاده از نظریه‌های گفتمانی، مسائل و موضوعات سیاسی ـ اسلامی را بررسی کنند، اشاره

کرد از جمله مهمترین آنها محمد آرگون، محمدعابد الجابری، نصر حامد ابوزید و سالم یفوت است. آرگون با استفاده از روش فوکویی می‌کوشد تاریخ‌مندی عقلانیت اسلامی را نشان دهد. عابد الجابری نیز کوشیده است از فوکو در توضیح پیدایش عقل اسلامی ـ عربی استفاده کند. همچنین، ابوزید کوشیده به گونه‌ای از فوکو برای شالوده‌شکنی روش‌شناسی مکتب شافعی بهره جوید؛ چرا که در جهان اسلام، امام محمد شافعی نقشی مشابه کانت در غرب و تاسیس نظام دانایی غربی داشته است و اگر شورش فوکو بر کانت و تاریخ‌باوری پیشرفت‌گرایانه هگل را در نظر بگیریم، می‌توانیم همین شورش را در برابر مکتب شافعی بر پا کنیم.

نقد و ارزیابی

پیچیدگی پدیده‌های اجتماعی و محدودیت ذهن آدمی، موجب موقعیت‌مند شدن او و نظریه‌ها می‌شود. از این‌رو، نظریه‌های مختلف در عین برخورداری از امکانات گاه منحصر به فرد، به تبع موقعیت‌مند بودن، تنگ نظریه‌ایی نیز در پی دارند.

نخستین انتقادی که از این نظر بر هر نظریه‌ای وارد است، تقلیل‌گرایی آن است. نظریه گفتمان نیز از این قاعده مستثنا نیست. در این نظریه همه چیز به نشانه تقلیل می‌یابد. گرچه با تقلیل جامعه و واقعیت‌های اجتماعی به زبان و متن، امکان استفاده از ظرفیت‌های گسترده نظریه‌های زبانی فراهم می‌شود، ولی بی‌توجهی به ساختارها و واقعیت‌های اجتماعی و فرایندهای مادی، از جمله پیامدهای آن است که نوعی ذهن‌گرایی و ایدئالیسم را دامن‌گیر این نظریه می‌کند. این مسئله می‌تواند محقق را از فهم حقیقت‌های مادی و ساختارهای اجتماعی باز دارد.

گرچه این نظریه وجود واقعیت خارج از ذهن را انکار نمی‌کند، ولی در عین حال، معتقد است جهان و اشیای آن را تنها در درون گفتمان‌ها می‌توان درک کرد و چیزی خارج از گفتمان وجود ندارد. بنابراین، هیچ حقیقت بنیادین و تغییرناپذیری وجود ندارد که بتواند واقعی بودن دانش و باورهای ما را تضمین کند.

این نظریه، دانش و هویت انسانی را اجتماعی و محصول فرهنگ‌ها و گفتمان‌ها می‌داند و هر نوع مبناگرایی و ذات‌گرایی را رد می‌کند. در این نظریه‌ها انسان از هیچ هویت پیشینی برخوردار نیست.

بنابراین، نوعی نسبی‌گرایی و سیالیت دامن‌گیر این نظریه‌هاست. در نظریه گفتمان با تعمیم تحلیل‌های زبانی به جامعه، این نسبی‌گرایی تشدید شده است. در این نظریه معیارهای بنیادین صدق و کذب، بیرون از گفتمان‌ها وجود ندارند و نمی‌توان جز در چارچوب گفتمان خاص به ارزیابی ادعاهای آن پرداخت. صحت و سقم گزاره‌ها به استحکام و مجاب کنندگی آنها در درون یک گفتمان بستگی دارد. به این ترتیب، پرسش‌های بنیادین فلسفه درباره حقیقت و ذات بی‌معنا می‌شود.

اگر ما به منطق نظریه وفادار بمانیم، نسبی‌گرایی به حوزه ارزش‌های اخلاقی و دینی نیز راه خواهد یافت و امکان داوری درباره خوب و بد، به چارچوب‌های درونی هر گفتمان محدود خواهد شد. فقط در فرض وجود یک گفتمان مشترک می‌توان درباره ارزش‌های اخلاقی، داوری کرد و معیارهای جهانی برای داوری وجود ندارد. مگر اینکه ما به وجود فراگفتمان‌هایی قائل شویم که چارچوب‌های عام جهانی را در بر می‌گیرند، ولی در این نظریه به ظاهر، امکان طرح فراگفتمان وجود ندارد. لاکلا و موف خود به ارزش‌های سوسیالیستی و لیبرال دموکراسی وفادارند و این ارزش‌ها را مبنای گفتمان رادیکال دموکراسی قرار داده‌اند و گفتمان‌های غیر دموکراتیک را به عنوان دشمن رد می‌کنند. از این‌رو خود از موضع یک گفتمان مسلط، درباره دیگر گفتمان‌ها داوری کرده‌اند و به ظاهر به منطق نظریه خود وفادار نبوده‌اند.

بنابر نظریه گفتمان، برای قضاوت کردن درباره ادعاهای اخلاقی و تجربی، باید گفتمان مشترکی ـ مجموعه مشترکی از معانی و مفروضات ـ وجود داشته باشد که به کمک آن بتوان در این باره تصمیم‌گیری کرد.

همچنین، جایگاه محقق نیز از مسائل مورد بحث در این نظریه است. در این نظریه، هدف تحقیق آشکار کردن ریشه سیاسی گفتمان‌ها و توضیح چگونگی ایجاد گزاره‌های صدق و کذب است، ولی آیا با توجه به اینکه نمی‌توان از چارچوب‌های گفتمانی فراتر رفت، امکان رسیدن به یک موضع قابل

اتکا برای تحقیق وجود دارد؟ آیا محقق می‌تواند و مانند یک انسانشناس، از جامعه فاصله بگیرد و پدیده‌های اجتماعی را بررسی کند و مسئله دیگر اینکه اگر حقیقت گفتمانی است، حقیقت‌های تولید شده توسط محققان چه وضعیتی پیدا می‌کند و اصولاً نقش روشنفکران و متفکران در جامعه چیست؟

فهرست منابع

۱. بزرگی، وحید، ۱۳۷۷، دیدگاههای جدید در روابط بینالملل: تأویلشناسی، پسانوگرایی، نظریه انتقادی، تهران، نشر نی.

۲. تاجیک، محمدرضا؛ «امام، قدرت و گفتمان»، همشهری، ۱۳۸۰/۳/۱۶.

۳. ـــــ ، ۱۳۷۸، «انقطاع گفتمانی و فراگفتمانی امام خمینی»، انتخاب.

۴. ـــــ، ۱۳۷۷، «غیریت و هویت: شکلگیری گفتمان انقلابی در ایران»، پژوهشنامه متین، ش ۱.

۵. ـــــ ، مهر ۱۳۷۸، «فراگفتمان امام خمینی»، همشهری.

۶. ـــــ؛ «کلمه نهایی: شکلگیری گفتمانهای هویت در ایران»، نامه پژوهش، ش۷.

۷. ـــــ ، شهریور ۱۳۷۷، «گفتمان سیاسی کلام محور»، ایران.

۸. ـــــ ، تابستان ۱۳۷۷، «متن، وانموده و تحلیل گفتمان»، مجله گفتمان، ش۱.

۹. حسینیزاده، سید محمدعلی، ۱۳۸۳، «نظریه گفتمان و تحلیل سیاسی»، مجله علوم سیاسی، سال هفتم، ش۲۸.

۱۰. ـــــ ، ۱۳۸۶، اسلام سیاسی در ایران، قم، دانشگاه مفید.

۱۱. دریفوس، هیوبرت، ۱۳۷۶، میشل فوکو، فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.

۱۲. سعید، بابی، ۱۳۷۹، هراس بنیادین: اروپا مداری وظهور اسلامگرایی، مترجمان: دکتر غلامرضا جمشیدیها و موسی عنبری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

۱۳. سلطانی، سید علی اصغر، ۱۳۸۳، «تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش»، مجله علوم سیاسی، سال هفتم، شماره ۲۸.

۱۴. ـــــ ، ۱۳۸۴، قدرت، گفتمان و زبان، تهران، نشر نی.

۱۵. سوسور، فردینان دو، ۱۳۷۸، دوره زبان شناسی عمومی، ترجمه: کورش صفوی، تهران، هرمس.

۱۶. ضمیران، محمد، ۱۳۷۸، میشل فوکو، دانش و قدرت، تهران، هرمس.

۱۷. ـــــ ، ۱۳۷۹، ژاک دریدا و متافیزیک حضور، تهران، هرمس.

۱۸. غلامرضاکاشی، محمدجواد، ۱۳۷۹، جادوی گفتار: ذهنیت فرهنگی و نظام معنایی در انتخابات دوم خرداد، تهران، مؤسسه فرهنگی آینده پویان.

back

۱۹. ـــــ ، ۱۳۸۶، نظم و روند تحول گفتار دمکراسی در ایران، تهران، انتشارات گام نو.

۲۰. فرکلاف، نورمن، ۱۳۸۱، نظریه انتقادی گفتمان، تهران، مرکز نشر رسانه.

۲۱. فوکو، میشل، ۱۳۸۰، ایران: روح یک جهان بیروح، ترجمه: نیکو سرخوش و افشین جهاندیده، چاپ دوم، تهران، نشر نی.

۲۲. ـــــ ، ۱۳۷۷، ایرانیها چه رؤیایی در سر دارند، ترجمه: حسین معصومی همدانی، تهران، هرمس، چاپ دوم.

۲۳. فیرحی، داود، ۱۳۸۲، قدرت دانش و مشروعیت در اسلام، تهران، نشر نی.

۲۴. مارش، دیوید و استوکر، جری، ۱۳۷۸، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه: امیر محمد حاجی یوسفی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۲۵. مک دانل، دایان، ۱۳۸۰، مقدمهای بر نظریههای گفتمان، ترجمه: حسینعلی نوذری، تهران، فرهنگ گفتمان، چاپ اول.

۲۶. ون دایک، تیون ای، ۱۳۷۷، «اقتدار، گفتمان و دسترسی»، ترجمه: مجید خسروی نیک، مجلة گفتمان، ش۲.

27. De-Vos, (2003), Discourse theory and the study of ideological (trance) - formation: analyzing social democratic revisionism. in journal of pragmatics.

28. Fowler, R., Hodge B., Kress, G., & Trew, T. (1979), Language and Control (London: Routledge and kegan Paul)

29. Hall, S. & Jacques, M. (eds), (2000), The Politics of Thatcherism (London:Lawrence & Wishart)

30. Howarth, David (& A.Norval & G.Stavrakakis),(2000),DiscourseTheory and Political Analysis, (Manchester university Press).

31. Jurgensen, M and phillips, (2002), Discourse analysis (London: sage publications).

32. Laclau, E and Mouffe, C, (2001), Hegemony and socialist strategy (London: Verso, second edition)

33. laclau, E and Mouffe, c, (2002), Recasting Marxism in James martin: Antonio Gramsci, critical Assessment of leading Political philosophers, (Voutledge).

34. Laclau, E, (1990), New reflections on the evolution of our time, (London:

back

verso).

35. Michael, man, (1989), macmillan student encyclopedia of sociology. (London: macmillan).

36. Said, Edward, (1979), Orientalism, (New York , Vintage Books).

37. Smith, Anna Marie, (1998), Laclau and Mouffe, routledge.

38. Tom Mc Arthur(ed), (1992), The Oxford companion to English Language (oxford: oup)

39. Zellig Harris. (1952), Discourse Analysis. In Language.

back